

«بیخس!» یا «می بخشم»؟ - آرش جودکی

حفظ شدن ماه عسل چندین ساله زوج خامنه‌ای - احمدی‌نژاد اصلاح‌طلبان رانده از دایره قدرت را برانگیخته تا هرچه زودتر از آب گل‌آلود ماهی بگیرند، بی‌توجه به اینکه ماهی کجا و منجلا ب کجا. سخنگویان‌شان هم در داخل و خارج کشور می‌کوشند چنین رفتار فرصت‌طلبانه بی‌خریداری را دلسوزی برای اخلاق لگدمال شده بشناسانند. انگار که پایمردی بر سر اصول اخلاقی، آنها را به این حال و روز انداخته است.

زیر بار قبول موقعیت کنونی‌شان نرفتن به علت از دست دادن حافظه است که شوک‌های بزرگ گاهی بدنبال می‌آورند. شعر برتولد برشت شاهد گرفتن تا تنهایی خود هنگام دستگیری را نتیجه دست نرفتن از دیگران ببیند، بازیابی ناگهانی حافظه نیست، تکرار همان روضه علی‌اکبر است که برای خود می‌خواند تا در خیال فاتحه خود را هنوز نخوانده بدانند. چون برای به یاد آوردن قاعده بازی در رژیم می‌که تا دیروز از بازیگران و بازیگردانانش بوده‌اند، نیاز نیست در خاطرات‌شان چندان به عقب بازگردند. مشکل اینجاست که بلائی از گردونه قدرت به بیرون پرتاب شدن اینبار بر سر خودشان آمده، و گرنه در قاعده کلی نظام جمهوری اسلامی و در ماهیت آن تغییری پیدا نشده است.

ستیزه‌جویی‌های بحران‌زای درونی رژیم که روزگاری ست بار انگیزه‌های ایدئولوژیک سالهای آغازین پیدایش‌شان کمرنگ شده بیش از هر چیز از سرشت قدرت و بسته بودن دایره آن در حکومت جمهوری اسلامی ناشی می‌شوند. در نظامی که هرگونه ترقی و برخورداری از امتیازهای اجتماعی نه به شایستگی‌های شخصی بلکه به میزان فاصله فرد از مراکز قدرت و به درجه وابستگی او به اهرم‌های آن بستگی دارد، نمی‌شود از گسترش دایره قدرت جلوگیری کرد مگر به ضرب جایگزینی‌های هرازگاهی عناصر تشکیل دهنده آن. آنچه اصلاح‌طلبان بر نمی‌تابند «غیرخودی» شدن ناگهانی و یکباره خودشان است نه منطبق تفکیک خودی از غیرخودی، منطقی که امکان بازیافتش، همانگونه که خاتمی آرزو دارد، در گرو در نظر گرفتن سازوکاری تازه برای انتخابات می‌ماند.

خواست بازگشت به قدرت را به پای دغدغه‌های اخلاقی خاتمی نوشتن تنها دستکار کسانی نیست که خاکساری‌های چاپلوسانه‌شان را پیرانه توانایی پیچش مو در خشت خام دیدن جا می‌زنند. خود خاتمی به این آرزو چنین رختی می‌پوشاند وقتی می‌گوید: «اگر ظلمی شده است که شده است همه بیاییم عفو کنیم و به آینده نگاه کنیم و اگر به نظام و رهبری ظلم شده است به نفع آینده از آن چشم پوشی شود و ملت هم از ظلمی که بر او و فرزندانش رفته است می‌گذرد و آن وقت همه به آینده بهتر رو خواهیم آورد»¹

¹ محمد خاتمی، «امروز هیچ‌کس نمی‌تواند جلوی حرف حق را بگیرد»، 22 اردیبهشت 1390.

سابقه سخنانی اینچنین از سوی اصلاح‌طلبان - اگر بتوان این صفت را همچنان برای کسانی که در دوره‌ای با رژیم جمهوری اسلامی همراهی و همدلی داشته‌اند و اکنون کم‌ویش یا یکسر از آن بریده‌اند بکار برد - برمی‌گردد به زمانی که نقش وزارت اطلاعات در پرونده آدمکشی‌های زنجیره‌ای انکارناپذیر شد. اکبر گنجی که شجاعانه همه پشتکارش را در راه آگاه ساختن همگانی از این جنایات گذاشته بود، اگر اشتباه نکنم، خودش هم نخستین کسی بود که خواستار بخشودن آمران و عاملان این قتل‌ها پس از محکومیت‌شان شد. صورتبندی نهایی این ایده را گنجی چند سال بعد، در سخنرانی خود به مناسبت دریافت «جایزه قلم طلایی آزادی»، به دست داد.

«امروز دیگر نباید با همان سلاح خشونت‌طلبان به مقابله با آنان پرداخت. باید مقاومت صلح‌آمیز مدنی را جایگزین خشونت انقلابی کرد. شعار من برای مبارزه با ظلم و خشونت "بیخس و فراموش نکن" است. بخشایش فضیلتی است که بر کینه، خشم و نفرت موجه غلبه می‌کند؛ صرف‌نظر کردن از انتقام گرفتن است. بخشیدن مظلوم به معنای به فراموشی سپردن و دست کشیدن از پیکار نیست. بخشایش به معنای دست کشیدن از نفرت ورزیدن است. [...] این امر نه فراموش کردن جنایات را اجازه می‌دهد، نه وظیفه وفاداری ما را نسبت به قربانیان جنایات، و نه الزامات مقاومت شجاعانه در برابر جنایتکاران حاکم و پیروان متعصب جنایات گذشته را. باید همواره به یاد داشته باشیم که زمانی ظلمی روی داده است. [...] "بیخس و فراموش نکن" شرط رسیدن به دموکراسی به معنای جامعه‌ای عاری از خشونت است. پس از کشف حقیقت، پس از نور تاباندن به تاریک‌خانه‌هایی که تصمیمات خشونت‌بار در آنها رقم می‌خورد و علنی کردن مظلوم، دیکتاتورها و جنایتکاران را می‌بخشیم تا خشونت گسترده دامن نشود. خشم و کینه و نفرت نمی‌توانند جامعه‌ای عاری از خشونت و دمکراتیک به وجود آورند. اینجاست که نیازمند بخشش هستیم و در عین حال فراموش نکردن.»

گرچه راه پُر پیچ‌وخمی که گنجی از فعالیت در مراکز عقیدتی سپاه پاسداران تا رنج و آزار دیدن در زندان‌های جمهوری اسلامی پیموده به او بیشتر از خاتمی شایستگی صدور رهنمودهای اخلاقی را می‌دهد، اما جایگاهی از این دست هرگز نمی‌تواند به او و به هیچکس دیگری اجازه دهد که امر به بخشیدن هم بکند، مگر به خودش. با همه این احوال دست کم در حرف خاتمی که خودش می‌برد و می‌دوزد - انگار اگر نه دادستان خودخوانده مردم که وکیل تسخیری آنها باشد - این امتیاز هست که همه فعل‌های بکار رفته در وجه شرطی اند. پس باید پرسید بخشایش چیست و چگونه بخششی را گنجی در نظر دارد وقتی از "بیخس و فراموش نکن" پیش شرط رسیدن به دموکراسی می‌سازد.

اگر در بسیاری از زبان‌های هندواروپایی، میان دو مفهوم «دهش» و «آمرزش» هم‌ریشگی واژه‌شناسیک می‌یابیم²، در فارسی واژه «بخشش» به تنهایی هر دو مفهوم بالا را در خود گرد می‌آورد، چون اسم مصدر است از «بخشیدن» که هم به معنی دادن چیزی به کسی بدون چشمداشت دریافت چیزی در قبال آن است و هم به معنی

² در فرانسه don-pardon، در آلمانی Geben-Vergeben، در انگلیسی gift-forgiveness، در ایتالیایی dono-perdono.

چشمپوشی کردن از گناه کسی. درهم آمیختگی این دو مفهوم چنان است که حتی واژه «بخشایش» - اسم مصدر از «بخشودن» و «بخشایدن» که اولی مصدر فعل لازم است و دومی مصدر فعل متعدی از بن مضارع «بخشا» - نیز که بیشتر معنای گذشت، آمرزش و عفو دارد، باز چندان با معنی دهش و عطا بیگانه نیست.

نمی‌توانیم از بخشایش سخن بگوییم مگر در پاسخ به ستمی توجیه‌ناپذیر، بیان‌نشده و در یک کلام نابخشودنی، چون در برابر خطا یا گناهی که در ذات بزه‌کارانه‌اش از تضاد میان شایسته و ناشایسته آنچنان در نمی‌گذرد که دیگر نتوان میزان تخطی‌اش از قواعد اخلاقی را به محک وجدان سنجید، به میانجی‌گری بخشایش هم نیازی نداریم. به عبارت دیگر آنکه علی‌رغم رنجی وصف‌ناشدنی که بر او روا داشته‌اند، نه از سر ناچاری بلکه از روی بزرگواری می‌بخشد، اگر و مگر در کار نمی‌کند. پس اگر بخشایشی بخواهد یا هرگز بتواند باشد، استثنا برقرار نیست و نامشروط است. دشواری بخشایش آوردن نامقید حتی به تقاضای بخشش، فیلسوفی چون ژک دریدا را بر آن می‌دارد تا در نابی بخشودن، هرگاه که در خدمت غایتی یا بر آوردن هدفی بکار برود، هر اندازه آن غایت والا و آن هدف معنوی هم باشند، تردید کند و بخشش را همیشه در بوته امتحان ناممکن، آزمون ناممکن بخواند.³

بخشایش راستین را می‌توان در گفتار و کردار کسانی همچون زنده‌یاد احمد مفتی‌زاده یا عفت ماهباز یافت که بخشودن شکنجه‌گران و زندانبانان‌شان را حتی مشروط به درخواست بخشش از سوی آنان هم نکرده‌اند چه رسد به پیگرد قانونی‌شان. و چه بسا گمنامان دیگری باشند در گوشه‌وکنار پهنه آن خاک داغدار یا پراکنده در گستره این زمین بردبار که هرچه این سی و چند سال بر آنها، بر تن و روان‌شان یا بر جان پاره‌های تن‌شان رفته را بزرگوارانه در سکوت و تنهایی بخشیده‌اند. نزدیک‌تر به این روزها می‌شود آن را نزد پروین فهیمی جست که گرچه شرط آزادی زندانیان سیاسی را برای چشمپوشی از خون پسرش پیش کشیده، اما همین حرف را زمانی می‌زند که نه از برپایی دادگاهی برای کشف حقیقت خبری هست و نه کسی را به جرم کشتن سهرابش بازخواست کرده‌اند یا قرار است که بازخواست بکنند. انگار که در این سرزمین ناشاد همیشه باید همان «یکی داستان است پر آب چشم» روان باشد و حکایت آن نوشداروی پس از مرگ، برقرار.

از گوشزد کردن والایی چنین منشی - که نادر بودنش آرزو و نیاز سرزدن هرازگاهی‌اش را در افق روابط انسانی مانع نیست - نباید نتیجه گرفت که آنکه به هیچ روی از ستم بخشش‌ناپذیری که بر او رفته نمی‌گذرد، فضیلت‌های اخلاقی‌اش خدشه‌بردار هستند. حق اوست که نبخشاید، و پیش از هر چیز حق اوست که بتواند از ستمی که کشیده در برابر دیگران سخن بگوید تا ستم‌دیدگی‌اش شناخته شود. کیست که زاری مادر ندا را در دومین سالگرد قتل نابخشودنی دخترش ببیند و بشنود و درخواست مجازات قانونی عاملان و آمران این جنایت را حق او و حق آنهمه پدر و مادر داغ‌دیده‌ای که فرزندان‌شان طعمه گورهای بی‌نام‌ونشان شده‌اند نداند؟ بی‌آنکه

³ Jacques Derrida, « Le siècle et le pardon », *Le Monde des débats*, décembre 1999.

چنین درخواست و اقدامی مانعی در برابر برپایی دموکراسی در جامعه باشند. چون نه دادخواهی انتقام گرفتن است، و نه بخشش پیش شرط رسیدن به دموکراسی.

آنچه گنجی در بخشایش می‌جوید امید دستیابی به آشتی ملی است و منبع الهام او تجربه درخشان و شگفت‌انگیز کمیسیون «حقیقت و آشتی» به ریاست دسموند توتو⁴ که پس از روی کار آمدن نلسون ماندلا در آفریقای جنوبی از ژانویه 1996 تا ژوئیه 1998 برپا شد. اساسی‌ترین خرده‌ای که بر «بخش و فراموش نکن» گنجی می‌توان گرفت در این است که با یکی گرفتن دموکراسی و «جامعه‌ای عاری از خشونت» این شعار را شرط رسیدن به دموکراسی قلمداد می‌کند. اما دموکراسی نه تقلیل‌پذیر است به شکل خاصی از رژیم‌های سیاسی که ریمون آرون Raymond Aron رژیم ملتزم به قانون اساسی و پلورالیست⁵ می‌خواندشان، نه تعمیم‌پذیر است به هر گونه جامعه عاری از خشونت. دموکراسی همچون بررسی و اثبات واقعیت بنیاد یافتگی هر حکومتی بر مردم توسط خود مردم، به معنی حکومت هر کس و ناکس است. چون هیچکس از خود و با خود عنوانی از پیش ندارد تا پیشاپیش او را سزاوار حکومت کردن کند. پس گردهم‌آیی دموکراتیک آدمها جز از راه پیکار برای به کرسی نشاندن دو اصل به ظاهر ناسازگار میسر نمی‌شود: یک) قدرت سیاسی از مردم سرچشمه می‌گیرد، دو) قدرت، قدرت هیچکس نیست. تا وقتی قوانین کشور نه بر پایه این دو اصل و در جهت پاسداری از آنها، بلکه همچون ابزار بیدادگری در خدمت آنها که قدرت را قبضه کرده‌اند نمود و جریان دارند، امیدی به کاهش دامنه خشونت در جامعه نمی‌توان داشت. سلامت جامعه در این نیست که هرگونه کینه و خشمی از آن رخت بر بسته باشد، بلکه در گرو راهکارهایی است که برای تعدیل یا استعلائی آنها پیش می‌گیرد.

بی‌گمان نظام آخوندی چنان ستمی بر مردمان این کشور رانده، که سخن گفتن از آشتی ملی چندان پر بیراه هم نیست. دشمنی این نظام با کردهای ایرانی، عرب‌های ایرانی و بلوچ‌های ایرانی آنها را تا مرز انکار پیوندهای کهنسال فرهنگی و تاریخی کشانده است. آزار دگراندیشان دامن همه اقلیت‌های مذهبی به ویژه بهاییان، یهودیان و سنیان را گرفته است. آشتی ملی منوط به یادآوری اینهمه است. باید امکان و حق سخن گفتن را چنان برای قربانیان فراهم آورد که بتوانند آزادانه خواستار پیگرد قانونی آمران و عاملان این جنایت‌ها باشند. بعد اگر کسی خواست آن شهد لذتی که می‌گویند در گذشت هست را بجشد، خودش می‌داند و تنها خودش.

آرش جودکی، ده تیر ۱۳۹۰، اول ژوئیه ۲۰۱۱

⁴⁴ Desmond Tutu.

⁵ Régime constitutionnel pluraliste.